

# تنبيه بدنى كودكان در پرتو سياست جنايى حكومت دينى

محمدمهدي انجم شعاع

دكتورائى حقوق جزا و جرمشناسى از دانشگاه تهران

## چكیده

در نظام جمهورى اسلامى ايران كه ولايت مطلقه فقيه بر تمام ارگان و شوؤن آن حاكم است، نظرات مقام رهبرى به صورت مستقيم در تعيين سياست جنايى براى مقابله و پيشگيرى از انحرافات اخلاقى و رفتارى (به عنوان بخشى از سياست‌هاى كلى نظام) و به صورت غيرمستقيم در تصويب قوانين موافق و منطبق بر موازين شرعى ايفائى نقش مى‌كند. تاديب و تنبيه كودكان به عنوان جزئى از سياست جنايى، در آموزه‌هاى فقهى اسلام، به عنوان حقى براى اولياء به رسميت شناخته شده و قوانين مصوب نيز بر آن صحنه گذاشته است؛ در عين حال، محدوديتهايى همچون رعايت حد متعارف و مصلحت، شرط اعمال اين حق دانسته شده كه تاثير به سزايى در تعديل آن و حمايت از كودكان دارد. تاديب كودكان بزهكار از طريق دادگاههاى اطفال و كانون‌هاى اصلاح و تربيت، از جمله تمهيداتي است كه به نظام‌مند كردن سياست جنايى مقابله با رفتارهاى ناپهنجار كودكان و در واقع جايگزينى تنبيه بدنى و رفتارهاى خشن با عكس‌العملهاى رسمى كنترل شده منجر مى‌گردد. از منظر فوامرزي، الحاق مشروط جمهورى اسلامى ايران به كنوانسيون حقوق كودك ميتواند شبيهه مغايرت قوانين داخلى و نظرات فقهى ناظر به موضوع، با مقررات بين‌المللى را ايجاد نموده و تعهدات جهاني کشور را زير سؤال ببرد. مطالعه اين موضوع، علاوه بر توضيح جايگاه قانونى و شرعى تنبيه بدنى كودكان، موضع نظام حقوقى جمهورى اسلامى ايران را در قبال اين سند مهم بين‌المللى بيش از پيش آشكار مى‌نمايد.

واژگان كليدى: تنبيه بدنى، تاديب، حقوق كودك، كودكان بزهكار، كنوانسيون حقوق كودك

## مقدمه

برخى از دانشمندان غربى، حكومت مذهبي را از نوع حاكميت يا جريان فكري توتاليتير (تام گرا) دانسته‌اند كه در آن، دولت مذهبي تحت تاثير همه جانبه آموزه‌هاى قرار دارد كه رهبران دينى و علمائى اديان براى تبیین سياست‌ها و اداره جامعه، طبق اصول و ارزش‌هاى دينى ارائه مى‌كنند. در اين نگاه، حكومت مذهبي كه «از قبول اصل غيرمذهبي بودن دولت و حقوق خوددارى مى‌ورزد» (دلماس مارتى، ۱۳۸۱، ص ۷۶)، همواره به تشديد كنترل دولت بر پاسخ به پديده‌هاى

مجرمانه (جرم- انحراف) گرایش دارد. هرچه دایره اقتدار رهبران دینی در جامعه دارای حکومت مذهبی وسیع تر باشد، آموزه‌های دینی ارائه شده از سوی آنها، نقش پررنگ‌تری در ابعاد مختلف سیاست اجتماعی دولت ایفا می‌کند؛ از جمله، سیاست جنایی، که در واقع انتخاب روش‌ها برای مقابله و پیشگیری از پدیده بدکاری (جرم، انحراف) است، به اشکال مختلف تحت تاثیر نظری و عملی آموزه‌های دینی و نظرات علمای مذهبی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، « برای باورمندان جامعه اسلامی تحت حاکمیت مذهب، مذهب نه فقط بالای قانون بلکه به وجود آورنده آن است.» (حسینی، سیدمحمد، ۱۳۸۳، ص ۴۶). در این نگاه، که به تعبیری با اکتفاء به معلومات ناقص از تعالیم و حقوق اسلامی حاصل شده (حسینی، سیدمحمد، ۱۳۸۳، ص ۴۶، پاورقی)، حاکم دینی قدرت مطلقه را در دست دارد و تعیین جرایم و مجازات‌ها بر اساس امر و نهی و تشخیص فردی اوست که در این صورت اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها جایگاهی نخواهد داشت. (دلماش مارتی، همان ص ۷۷).

در صحنه بین‌المللی نیز، هرگاه که نظام حقوقی چنین حاکمیتی، برای تفاهم و تعامل با سایر نظام‌های حقوقی، اصول مشترکی را به شکل اعلامیه‌ها، عهدنامه‌ها و کنوانسیون‌ها می‌پذیرد، اختیارات جامعه جهانی را در تصویب مقرراتی الزام‌آور یا اختیاری برای هماهنگی دولت‌ها در پاسخ به پدیده‌های نابهنجار به رسمیت می‌شناسد. و در نتیجه، مقررات حقوقی بین‌المللی را تا آنجا که تعارض یا تراحمی با آموزه‌های دینی ندارد، برای پاسخ به رفتارهای نابهنجار می‌پذیرد. در چنین جامعه‌ای، پاسخ رسمی به رفتارهای نابهنجار کودکان نیز، مسلماً تحت تاثیر سیاست جنایی ملهم از آموزه‌های دینی قرار می‌گیرد و نظام حقوقی این جامعه، راه‌هایی برای سامان‌دهی و کنترل مدنی و کیفری این رفتارها ارائه و اعمال می‌کند.

نظام جمهوری اسلامی با تکیه بر ولایت مطلقه فقیه همراه با شرکت دادن مردم در تصمیم‌گیری‌های اساسی و پذیرش قانونگذاری پارلمانی، دقیقاً منطبق بر چنین قسمی از حکومت نیست؛ در عین حال از جهت تأثیر آموزه‌های دینی بر سیاست جنایی، وجود مشترکی با یک نظام انتگریتیه (حکومت تام‌گرای مذهبی) دارد. ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران نشان‌دهنده این واقعیت است که اقتدار مطلق حاکم دینی تحت عنوان ولایت مطلقه فقیه، با انحصار جرم‌انگاری به تصویب قانون در مجلس شورای اسلامی، توانسته است با قانونگذاری عرفی در قوه مقننه همزیستی داشته و در نتیجه، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، مراعات شود. به این ترتیب، سیاست جنایی این

حکومت دینی در سامان دهی شیوه‌های رسمی پیشگیری و مقابله با رفتارهای نابهنجار، در قالب مقررات مصوب قوه مقننه نمایان شده است. در موضوع این نوشتار، از آنجا که آموزه‌های دینی، تنبیه بدنی کودکان را به شکل محدود تجویز کرده، پاسخ حکومت دینی به رفتارهای نابهنجار آنها در قوانین منطبق بر احکام شرعی متبلور شده است. چنین پاسخی، «جزیی از مجموعه روشهایی [است] که به وسیله آن، بدنه اجتماعی (هیأت اجتماع) پاسخ‌های [رسمی و غیر رسمی] خود به پدیده مجرمانه [در مفهوم جرم شناسی] را سامان‌دهی می‌کند.» (حسینی، سیدمحمد، همان، ص ۲۷). با این نگاه، در صدد آنیم که موقعیت تنبیه بدنی کودکان را تحت تأثیر سیاست جنایی چنین حکومتی مورد مطالعه قرار دهیم.

#### فصل اول: تنبیه بدنی کودکان در آموزه‌های دینی

تأدیب و تنبیه کودکان، قبل از اینکه در مقررات مدون امروزی در سطح دنیا مورد توجه قرار گیرد، در احکام فراگیر فقه شیعه جایگاه خود را یافته است. بنا براین قبل از بررسی موقعیت آن در نظام حقوق کیفری و مدنی جمهوری اسلامی ایران که تحت تأثیر سیاست جنایی ملهم از آموزه های دینی است، نگاه مستقلی به برخی احکام شرعی آن خواهیم افکند.

##### ۱- عدم مسئولیت کیفری اطفال

اندیشه مبارزه با رفتارهای نابهنجار در جوامع مختلف انسانی و تاریخ تحولات آن دچار دگرگونی‌هایی اساسی شده است. به طور خلاصه می‌توان گفت در ابتدایی‌ترین شکل برخورد با رفتارهایی که بعدها جرم و انحراف نامیده شد، نفس رفتار و نتایج حاصل از آن مورد توجه قرار گرفت. در این زمان، توجهی به عامل رفتار نمی‌شد و وضعیت او از حیث مسئولیت و قابلیت سرزنش اهمیتی نداشت؛ به گونه‌ای که نه تنها انسان‌های ناکامل، بلکه حیوانات و اشیاء هم مشمول عکس‌العمل‌های سرکوبگر بزه‌دیده یا هیأت اجتماع قرار می‌گرفت. (پرادل، ۱۳۸۱، ص ۱۹).

تحول مهم و گذار از این مرحله، مدیون توجه بنیان‌گذاران حقوق کیفری به عامل رفتارهای نابهنجار است. بدین ترتیب، در مرحله‌ای دیگر، عامل انسانی این رفتارها مورد توجه قرار گرفت. پذیرش مسئولیت اخلاقی و متعاقب آن، قابلیت سرزنش برای انسان‌ها، در کنار توجه به تفاوت های آنها، منتهی به گروه‌بندی افراد از جهت امکان تحمیل مسئولیت کیفری بر آنها شد. (پرادل، همان، ص ۲۲). در نتیجه، اطفال که به دلیل عدم رشد و تکامل عقلانی فاقد مسئولیت اخلاقی

شناخته شده بودند، از مسئولیت کیفری نیز مبری دانسته شدند (اردبیلی، ۱۳۸۲، جلد دوم، ص ۱۱۱)؛ اما با توجه به تدریجی بودن رشد عقلانی انسان، آیا می‌توان همه اطفال را به بهانه عدم مسئولیت کیفری، به طور کلی از هر گونه اقدام اصلاحی \_ تأدیبی معاف دانست؟

## ۲- مسئولیت نسبی اطفال ممیز

عدم مسئولیت کیفری اطفال، با همه اختلاف نظری که در تعریف طفل و سن بلوغ دیده می‌شود، امری مورد توافق و پذیرش همگانی است. در عین حال، حصول رشد عقلانی و قابلیت پذیرش مسئولیت رفتارها، امری دفعی نیست که ناگهان در انسان ایجاد شود. کودکان در طول سالیانی چند، به مرور قادر به درک خوب و بد اعمال و نتایج آنها می‌شوند. نگاهی واقع‌بینانه به این موضوع، مقتضی آن است که میزان مسئولیت قابل انتساب به ایشان نیز متفاوت باشد. از اینجاست که سیاست جنایی، عکس‌العمل‌های متفاوتی را برای مقابله با رفتارهای نابهنجار اطفال در سنین مختلف پیشنهاد می‌کند که بخشی از آن، تدابیر پیشگیرانه و تأمینی و تربیتی است. برخی از این تدابیر تأمینی و تربیتی، خصوصیات نزدیک به تدابیر سرکوبگر (مجازات‌ها) دارند و در عمل مشابهت زیادی با کیفرها پیدا می‌کنند؛ امری که یکی از ادله قائلین به وحدت اقدامات تأمینی و مجازات‌هاست. (اردبیلی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۲۳).

مطالعه تحولات حقوق کیفری و مکاتب مختلف آن در قرون گذشته، نشان می‌دهد که توجه به این مهم و پذیرش عدم مسئولیت و یا مسئولیت متفاوت برای کودکان، در جوامع غربی، زمان زیادی را مصروف داشته است. با این همه، دین اسلام از همان ابتدای ظهور، و قرن‌ها پیش از مکاتب بشری، به عدم مسئولیت کیفری اطفال توجه داشته و در عین حال اطفال ممیز را مستوجب برخی ضمانت‌اجراهای تنبیهی و بعضاً دارای ماهیت کیفری دانسته است.

## ۳- تجویز تنبیه بدنی طفل ممیز

آنچه در اینجا مورد توجه است، دیدگاه رهبران دینی اسلام در مقابله و پیشگیری از رفتارهای اطفالی است که علی‌رغم تشخیص نسبی حسن و قبح برخی رفتارها، هنوز به آن درجه از رشد عقلانی که بتوان مسئولیتی کامل، همانند افراد بزرگسال بر آنها تحمیل کرد، دست نیافته‌اند. در عین حال، رفع کلی مسئولیت از آنها و آزاد گذاشتن آنان برای رفتارهای دلخواه، علاوه بر خسارات اجتماعی حاصل از رفتارهای نابهنجار، موجب شکل‌گیری نادرست اندیشه ایشان درباره

امکان تخطی از ارزشها و دست یازیدن به تخلفات خواهد شد. اینجاست که دین اسلام تنبیهاتی را برای تفهیم قبح برخی از رفتارها و نقض ارزشها، برای اطفال ممیز تجویز نموده است. بی تردید خشونت نسبت به کودک، با عزت‌مندی او ناسازگار بوده و مسلماً اصل بر عدم جواز تنبیه بدنی اطفال است. به همین جهت، دین اسلام تا حد ممکن و جز از سر ناچاری، اولیاء و سرپرستان را از تنبیه جسمانی کودک پرهیز داده است. (یافکار، ۱۳۸۷). با این همه، در مواردی استثنائاً اجازه این تنبیه داده شده و به قولی، موارد جواز عبارتست از: ۱- تنبیه ولی نسبت به فرزند، ۲- تنبیه ولی نسبت به یتیمی که تحت سرپرستی اوست ۳- تنبیه معلم نسبت به شاگرد. (آهنگران، بی تا). و مورد چهارم را نیز باید تنبیهاتی دانست که حاکمیت در مورد اطفال بزهکار، در قالب پاسخهای رسمی به هنجارشکنی آنها اعمال می‌کند. البته جواز تنبیه بدنی در همین موارد منصوص و استثنایی هم مشروط به این است که تنبیه بدنی با هدف تأدیب و تربیت صورت گیرد و ایراد ضرب و صدمه بدنی که ناشی از خشم، در مقام انتقام و کینه توزی و مانند آن باشد، از مصادیق تنبیه بدنی شمرده نمی‌شود و طبعاً همانگونه که از شمول مفهوم واژه «تنبیه» خارج است، مشمول مباحث این نوشتار هم نیست. «علاوه بر این، محدودیت سنی هم مطرح است و آن اینکه کودک در سنی باشد که قدرت تشخیص او {نسبتاً} کامل شده باشد.» (آهنگران، همان).

هرچند در متون فقهی و تدوین کتب احکام، کمتر به نظم ساختاری و تفکیک موضوعات مختلف توجه شده، لکن مواردی از جواز تنبیه بدنی کودکان ممیز در بخش‌های کیفری فقه شیعه دیده می‌شود. این موارد عمدتاً از روایات و مصادیق خاص منقول از معصومین علیهم‌السلام یا سیره عملی ایشان اخذ شده است. از جمله مصادیقی که در بیان فقهاء عظام وجود دارد می‌توان به تأدیب طفل مرتکب سرقت، با خراشیدن نوک انگشتان تا جاری شدن خون آنها (الجبعی العاملی، زین‌الدین-شهیدثانی، جلد دوم، ص ۳۷۵)، تعزیر طفل مرتکب زنا یا لواط (شهیدثانی، همان، ص ۳۶۲) و قذف (شهیدثانی، همان، ص ۳۶۶) اشاره کرد. در اینجا با توجه به سعه مفهومی تعزیر، تنبیه بدنی می‌تواند نوعی از آن باشد. (معرفت، ۱۳۶۵، ص ۹۹). به کار بردن واژه تعزیر از سوی برخی از فقهاء عظام می‌تواند نمایانگر این باشد که ایشان، تعزیر را دارای آن گونه مفهوم وسیعی دانسته‌اند که تنبیه بدنی طفل بزهکار را هم شامل شده است؛ در عین حال، برخی از صاحب نظران، از احادیث وارد شده در این باب، چنین استفاده کرده‌اند که بهتر است این تنبیه، تنبیه بدنی نباشد،

بلکه از عواطف کودک استفاده شود. (یافکار، همان).

از این گونه مثالها در بیان فقهاء متقدم و متأخر مکرر دیده می‌شود. در صورتی که از لفظ گرایی و مصداق محوری فاصله گرفته و به مفاهیم و مصالح نهفته در احکام توجه شود، فلسفه این تجویز، در همه رفتارهای نابهنجار و مضر به حال افراد و هیأت اجتماع جاری است و با استفاده از آن میتوان مقرراتی برای مقابله با برخی از رفتارهای نابهنجار دیگر هم وضع کرد. به عبارت دیگر، اذن شارع در تعزیر و تأدیب اطفال خطاکار که در لسان فقهاء بیان شده، میتواند مبنای اختیارات حاکم شرعی در تدوین و تصویب مقرراتی برای سامان دهی مقابله با رفتارهای نابهنجار آنها قرار گیرد و ضمن رعایت اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها، نمایانگر عکس العمل رسمی حاکمیت در مقابل رفتارهای مذکور، به عنوان بخشی از سیاست جنایی حکومت دینی باشد.

در شرایطی که تعیین راهبردها و سیاست کلی نظام حکومت اسلام، بر عهده رهبران دینی قرار می‌گیرد، نقش ایشان از جهت تجویز یا منع تنبیه بدنی کودکان، در آراء فقهی و به اصطلاح در فتاوی ایشان بروز مشخصی دارد؛ چه اینکه اگر از نظر رهبران دینی تنبیه کودکان منع شود، حکم شرعی آن حرمت خواهد بود. نتیجه این حرمت، پرهیز و همچنین منع والدین، اولیاء و سرپرستان و نیز اجزاء حکومت، از دست یازیدن به تنبیه بدنی اطفال می‌باشد و به علاوه تصویب قوانین خلاف آنها با مانع مغایرت با شرع روبرو می‌شود. در اینجاست که می‌توان نقش مهم رهبران دینی را در مشروعیت (در حکم) و اجازه اجرای تنبیه اطفال متخلف (در عمل) ملاحظه کرد. آنچه ظاهر امر نشان می‌دهد، در نظر فقهاء، اعمال برخی تنبیهات، با رعایت حدود متعارف و با هدف اصلاح و تربیت، مشروع است و در عمل نیز مصادیقی از آن نقل شده است. در ادامه خواهیم دید که چنین احکامی تحت تأثیر آموزه‌های مذکور به قوانین مدون هم راه یافته است.

#### فصل دوم - نقش رهبران دینی در سیاست جنایی

فرض نوشتار حاضر بر این است که در یک جامعه مذهبی، حاکمیت نیز در اختیار رهبران دینی قرار گرفته و نظام حکومتی خاصی منطبق بر نظرات ایشان شکل گرفته است. طبعاً این حکومت دارای نظامی حقوقی است که وجه کیفی آن نسبت به رفتارهای ضد ارزش و خلاف هنجارهای دینی، اجتماعی و اخلاقی اطفال بی تفاوت نیست. در نظام حکومت جمهوری اسلامی ایران، نقش عالمان دینی و مشخصاً رهبر آن، در شکل‌گیری سیاست جنایی، به عنوان بخشی از سیاست اجتماعی حکومت، تحت نظم و قاعده درآمده و مقرراتی بر مبنای آن تدوین و یا امضاء

شده است (انجم شعاع، ۱۳۸۴، ص ۶). در این فصل با نگاهی به مقررات مذکور، نقش رهبر و دیگر عالمان دینی در تبیین مواضع سیاست جنایی و حقوق کیفری ایران نسبت به اطفال بزهکار و تنبیئات آنها مورد توجه قرار می‌گیرد.

#### ۱- سیاست جنایی و بزهکاری اطفال

اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یکی از وظایف و اختیارات رهبر را «تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام» تعریف کرده است. در مورد سیاست‌های کلی نظام و حدود و ثغور آن، می‌توان با قرائنی ملهم از مقدمه قانون اساسی، دیدگاهی کلی به دست آورد. همچنین با بهره‌گیری از اصول این قانون می‌توان فرض‌های مختلفی را بیان داشت. گرچه در اصول قانون اساسی نمی‌توان عبارات صریحی درباره سیاست جنایی مشاهده کرد، اما «شیوه حکومت در اسلام» که در مقدمه قانون اساسی به آن پرداخته شده، نمایانگر توجه به سلامت جامعه و ضرورت پای‌بندی به ارزشهای الهی و اخلاقی است که نقش سیاست جنایی با توجه به مفهوم موسع و فراگیر آن در حفظ و صیانت از این ارزشها انکارناپذیر است.

تربیت انسان‌هایی که به این ارزشها پای‌بند باشند، لازمه داشتن جامعه‌ای است که با برخورداری از ارزشهای انسانی، الهی و اخلاقی به سوی اهداف تعیین شده در مقدمه قانون اساسی حرکت کند. در این موقع، نقش تربیت اطفال و ایجاد نگرش قانون‌مندی و رعایت ارزشها نزد ایشان، اهمیت خود را نشان می‌دهد. بی‌تردید، در این حکومت مذهبی، نقشی که تعیین سیاست‌های کلی نظام، از جمله سیاست جنایی، در تربیت نسل‌های آینده ایفا می‌کند، تحت تاثیر اندیشه‌های رهبری جمهوری اسلامی و دیگر رهبران دینی قرار می‌گیرد.

هرچند در سیاست‌های کلی نظام که تا کنون از سوی رهبر جمهوری اسلامی ایران تبیین شده، صریحاً به سیاست جنایی نظام جمهوری اسلامی ایران در قبال اطفال پرداخته نشده، اما به طور کلی می‌توان هدایت جامعه به سوی ارزشهای انسانی و الهی را شامل تربیت اطفال و مقابله با پیدایش و رشد رفتارهای نابهنجار آنها نیز دانست. قطعاً علاوه بر آموزش و تربیت، تنبیه کودکانی که رفتارهای مغایر ارزشها از آنها سر می‌زند، باید به عنوان بخشی از سیاست جنایی نظام منظور شود؛ امری که مورد مخالفت رهبری نظام قرار نگرفته و بلکه قوانین متعددی از سوی فقهای

منصوب ایشان در شورای نگهبان، با موضوع تنبیه اطفال بزهکار، موافق شرع دانسته شده است. در ادامه، برخی از این مقررات مورد بررسی قرار می‌گیرند.

## ۲- سیاست جنایی تقنینی

دیدیم که سیاست جنایی در یک جامعه مذهبی، متأثر از دیدگاه‌های عالمان دینی است. تأثیرپذیری این سیاست از آموزه‌های دینی، در مرحله تقنین، بیش از سایر مراحل ملموس و محسوس است. در نظام جمهوری اسلامی ایران، طبق اصل چهارم قانون اساسی، «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها، باید بر اساس موازین اسلامی باشد...». تردیدی نیست که قوانین ناظر بر سیاست جنایی مربوط به کودکان نابهنجار نیز باید از این اصل تبعیت نماید؛ لکن همه قوانین، وضعیت یکسانی ندارند. برخی در زمان قبل از حاکمیت این اصل تصویب شده و بعضی دیگر مطابق با قانون اساسی حاضر، فرآیند تصویب را پشت سر گذاشته‌اند.

### ۱-۲- قوانین قبل از انقلاب اسلامی

قوانین زیادی در جمهوری اسلامی ایران لازم‌الاجراست که در زمان تصویب آنها، حاکمیت اسلامی در کشور وجود نداشته و توسط نظامی که فی‌الجمله مقید به رعایت موازین شرعی نبود، بیشتر از منظر لایسیسته (جدایی دین از سیاست) و یا حداقل، عدم ضرورت رعایت مقررات شرعی تدوین شده‌اند. در این وضع، اصل چهارم قانون اساسی به گونه‌ای لزوم انطباق همه قوانین با موازین شرعی را مقرر داشته که انحصار وظیفه شورای نگهبان در تشخیص شرعی بودن قوانین، به مصوبات مجلس شورای اسلامی از آن استنباط نمی‌شود؛ هرچند به نظر نگارنده، فرآیند نسخ قوانین مخالف شرع مصوب قبل از انقلاب اسلامی، باید پس از اظهار نظر شورای نگهبان، از طریق قوه مقننه صورت گیرد؛ اما کلیت قضیه حاکی است که اینگونه قوانین، در صورت تعارض با سیاست جنایی ملهم از نظرات عالمان دین و بخصوص رهبری جمهوری اسلامی ایران، باید از درجه اعتبار ساقط شوند و البته تا قبل از طی این فرآیند قدرت قانونی خود را حفظ می‌کنند.

از جمله قوانینی که درباره برخورد با اطفال ناسازگار با ارزشهای جامعه تصویب شده و تنبیه بدنی آنها را از طریق اعمال اقدامات تأمینی و تربیتی ممکن دانسته، قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار مصوب سال ۱۳۳۸ است. این قانون علاوه بر موارد شکلی، امور ماهوی ناظر بر تربیت و خصوصاً تأدیبات این کودکان را هم در بردارد. همچنین قانون اقدامات تأمینی مصوب سال ۱۳۳۹،



نگاهداری اطفال در کانون اصلاح و تربیت را یکی از راه‌های تأدیب و تنبیه کودکان بزهکار دانسته است. علاوه بر مواد مذکور که از سوی مقامات رسمی و دولتی قابل اجرا بوده و می‌توانند به تنبیه بدنی کودکان منتهی شوند، ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی مصوب ۱۳۱۴ نیز صریحاً حق تنبیه طفل را برای ابویین او به رسمیت شناخته است؛ لکن اعمال این حق فقط در حدود تأدیب، مجاز اعلام شده و ظاهراً قانون‌گذار حدود تأدیب را به عرف واگذار کرده است. این تنبیه می‌تواند به اشکال مختلف، شامل نصیحت، سرزنش، بازداشت و کتک زدن باشد که فرد اخیر، مشمول عنوان تنبیه بدنی است. به هر حال این تنبیه به اعتبار محیط اجتماعی، متفاوت است و باید به گونه‌ای باشد که قابلیت بازداشتن طفل از تکرار عمل ناپسند را داشته باشد. (امامی، ۱۳۶۶، ص ۱۲).

قانون مجازات عمومی مصوب سال ۱۳۵۲ نیز با تغییراتی، اعمال برخی اقدامات تربیتی و تأدیبی علیه اطفال را مجاز دانسته و در بند ۱ ماده ۴۲، اقدامات والدین و اولیاء قانونی و سرپرستان صغار و محجورین را که به منظور تأدیب یا حفاظت آنها انجام می‌شود، به شرط رعایت حدود متعارف، از زمره جرایم استثناء کرده بود. در واقع، قانون کیفری نیز حق مصرح در ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی را به رسمیت شناخته بود.

با وجود فعالیت‌هایی که شورای نگهبان در بررسی و اظهارنظر نسبت به قوانین مصوب قبل از انقلاب اسلامی داشته، هیچ‌گاه این مقررات را مخالف و مغایر شرع اعلام نکرد. لذا می‌توان گفت که سیاست جنایی ملهم از عقاید عالمان دینی و رهبری جمهوری اسلامی ایران، مؤید اجرای این قوانین بوده و بر اعمال تنبیهات علیه اطفال بزهکار مهر صحت و تأیید گذاشته است.

#### ۲-۲- قوانین بعد از انقلاب اسلامی

علاوه بر اصل چهارم قانون اساسی که ذکر آن و فراگیری‌اش نسبت به تمام مقررات گذشت، اصل نود و یکم این قانون، مشخصاً ضرورت انطباق مصوبات مجلس شورای اسلامی و انطباق آنها با موازین شرعی را بیان کرده و مرجع تشخیص آن را شورای نگهبان معرفی نموده است. نقش آموزه‌های دینی و نظرات عالمان مذهبی در این موضوع از دو جهت قابل توجه است. نخست اینکه فقهای شورای نگهبان، خود از عالمانی هستند که آگاه به احکام شرع مقدس اسلام بوده و به عنوان متخصص علوم دینی، قادر به تشخیص شرعی بودن یا نبودن مصوبات مجلس شورای اسلامی و انطباق آنها با موازین شرعی هستند. وجه دیگر این نقش، چنین است که انتخاب فقهای شورای نگهبان بر عهده مقام رهبری است که خود از علمای طراز اول و بلکه سرآمد فقهای عصر می‌باشد و

قطعا در انتخاب فقهای شورای نگهبان، افرادی را مد نظر خواهد داشت که قدرت تشخیص لازم در مطابقت سیاست اجتماعی نظام جمهوری اسلامی ایران و از جمله سیاست جنایی آن، با آموزه‌های دینی را داشته و چه بسا توافق بیشتری بین نظرات و دیدگاه‌های آنها با نظرات مقام رهبری وجود داشته باشد. از این طریق نیز نقش رهبر دینی جمهوری اسلامی در انطباق مقررات مدون با موازین شرعی تضمین خواهد شد.

قوانین پس از انقلاب اسلامی که گاه احکامی درباره مسئولیت کیفری اطفال و ضرورت تنبیه آنها بیان داشته اند، از این فرآیند به سلامت عبور کرده و با نظرات عالمان دینی سازگار هستند. از جمله این مقررات موارد زیر قابل بررسی است.

#### الف- قانون راجع به مجازات اسلامی

ماده ۲۶ قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۶۱، پس از بیان برائت اطفال از مسئولیت کیفری، در تبصره ۳، به صورت ضمنی اجازه تنبیه بدنی اطفال خطاکار را صادر کرده است. این ماده قانونی پس از اینکه تربیت اطفال را بر عهده سرپرستان آنها و یا کانون اصلاح و تربیت گذاشته، ظاهراً تنبیه بدنی را یکی از شیوه‌های تربیت اطفال بزهکار دانسته است؛ لکن حدود آن را به گونه‌ای ترسیم کرده که دیه‌ای به آن تعلق نگیرد. بیان این محدودیت و به کاربردن واژه دیه که بر مابازاء صدمات بدنی اطلاق می‌شود، حکایت از این دارد که قانونگذار، تنبیه و تأدیب این کودکان را شامل تنبیه بدنی هم دانسته است. در صورتی که واژه دیه در این تبصره، اعم از دیه مقدر و غیرمقدر (ارش) باشد، مراجعه به قانون دیات مصوب سال ۱۳۶۲ و بررسی موارد تعلق دیه، نشان می‌دهد که تنبیه بدنی اطفال باید به گونه‌ای باشد که حتی موجب تغییر رنگ پوست یا تورم هم نشود؛ چه رسد به اینکه صدمات یا جراحاتی بر طفل وارد نماید.

قانون راجع به مجازات اسلامی، همانند قانون مجازات عمومی (۱۳۵۲) در بند ۱ ماده ۳۲، اقدامات والدین و اولیاء قانونی و سرپرستان صغار و محجورین را به شرط رعایت حدود متعارف، فاقد وصف کیفری دانسته است. به نظر نگارنده، این موضع‌گیری قانون‌گذار هم دلیل دیگری است بر اینکه افراد مذکور را مجاز به تنبیه بدنی اطفال خطاکار می‌دانسته و برای اینکه اعمال این حق، با شبهه مجرمیت مواجه نشود، اقدامات آنها را از جرم‌انگاری استثناء کرده است. البته در اینجا نیز متعارف بودن تأدیب و تنبیه شرط شده که با توجه به ملاک تبصره ۳ پیش‌گفته، ظاهراً این حد

متعارف، همان عدم تعلق ديه است.

همه این مقررات که به عقیده نگارنده، مجوز تنبيه بدنى کودکان بزهکار محسوب می‌شوند، از نظر عدم مغایرت با موازین شرعى مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفته و به عبارت دیگر انطباق آنها با سياست جنائى برگرفته از نظرات عالمان دین، تأیید شده است. بنابراین نظرات این فقهاء، سياست جنائى جمهوری اسلامی ایران را در برابر اطفال بزهکار، از طریق تجویز تنبيه بدنى آنها، البته در کنار همه اقدامات دیگری که در جای خود اعمال میشوند، ترسیم کرده است.

#### ب- قانون مجازات اسلامی

قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۱ در ماده ۴۹ مقرر می‌دارد که «اطفال در صورت ارتکاب جرم، مبرّی از مسئولیت کیفری هستند و تربیت آنان با نظر دادگاه به عهده سرپرست اطفال و عندالافتضاء کانون اصلاح و تربیت اطفال می‌باشد.» تبصره ۲ این ماده می‌گوید: «هرگاه برای تربیت اطفال بزهکار، تنبيه بدنى آنان ضرورت پیدا کند، تنبيه بایستی به میزان و مصلحت باشد.»

این قانون نیز همانند اسلاف خود، تربیت اطفال بزهکار را بر عهده سرپرست آنها یا کانون اصلاح و تربیت دانسته است. گرچه این قانون در مقایسه با مقررات سابق تغییراتی دارد، لکن آنچه از منظر این نوشتار دارای اهمیت است جواز تنبيه بدنى کودکان خطاکار به منظور تربیت آنهاست. این قانون به جای شرط عدم تعلق ديه، به میزان و مصلحت بودن را شرط این جواز معرفی کرده است. ممکن است این تغییر عبارت در مواردی با بهانه قرار گرفتن برخی از مصلحت‌ها، باعث مجاز دانستن ایراد صدمه و آسیب بدنى به طفل بزهکار شود.

قانون مجازات اسلامی نیز همانند قوانین پیش‌گفته، در بند ۱ ماده ۵۹، اقدامات والدین و اولیاء و سرپرستان صغار را که به منظور تأدیب یا حفاظت آنها انجام می‌شود، فاقد وصف کیفری دانسته است که این امر نیز بر تجویز تنبيه بدنى اطفال دلالت دارد. زیرا اقداماتی که اصولاً جرم شناخته نمی‌شوند، مانند نصیحت، سرزنش و یا آموزش طفل خطاکار، نیازی به این استثناء ندارند. در نتیجه، باید منظور قانون‌گذار از این استثناء، اعمالی باشد که اگر در مقام تنبيه و تأدیب نبود، جرم محسوب می‌گردید. به هر حال این قانون نیز مورد ایراد مغایرت با شرع قرار نگرفته و به عبارت دیگر، عالمان دینی مسئول تطبیق قوانین مصوّب مجلس شورای اسلامی با موازین شرعی،

نقش خود را در تنبیه بدنی کودکان بزهکار، به عنوان تجویز کننده و مؤید ایفا کرده‌اند. در همین رابطه، توجه به موضع گیری قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب سال ۱۳۸۱ نیز به تقویت استنباط مذکور کمک می‌کند. این قانون هرچند در مقام حمایت از اطفال و پیشگیری و مقابله با آزار و اذیت آنهاست، لکن در ماده ۷، صریحاً اقدامات تربیتی مشمول ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی و نیز ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی را از شمول مقررات خود خارج نموده است. این موضع قانونگذار چنین قابل توجیه است که اقدامات تأدیبی و تربیتی مذکور در ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی و از جمله تنبیه کودکان را از شمول عنوان آزار و اذیت کودک و نوجوان که موضوع جرم‌انگاری این قانون است، اگر نگوییم تخصصاً، لاقلاً تخصیصاً خارج دانسته و بر مجاز بودن آن صحه گذاشته است.

نهایتاً می‌توان گفت، آنچه در استنباط از این قوانین اهمیت دارد، جواز اقدامات تأدیبی و تربیتی نسبت به اطفال، حتی تا مرحله تنبیه است، مشروط به اینکه از حد متعارف خارج نشود. با عنایت به اینکه قانون مجازات اسلامی در مقام بیان جرایم و مجازاتها و مقررات ناظر بر آنهاست، جرم ندانستن این اقدامات، به عنوان استثنایی بر جرم بودن تنبیه بدنی افراد است. از منظر این نوشتار، سیاست جنایی تقنینی، تحت تأثیر نظرات فقهای شورای نگهبان، نمایانگر نقش آموزه‌های دینی، در توجیه تنبیه بدنی کودکان بزهکار و نظام مند کردن آن است. به عبارت دیگر، این نظرات فقهی، در اینجا صورت قانونی به خود گرفته و تأثیر آنها بر سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران در مقابله با بزهکاری اطفال، از طریق تنبیه بدنی آنها (در کنار سایر اقدامات) آشکار شده است. در آینده خواهیم دید که این موضوع، یعنی مقابله و پیشگیری از رفتارهای اطفال بزهکار، تفاوتی اساسی با بحث تنبیه کودکان (خصوصاً تنبیه بدنی آنها) دارد.

### ۳-۲- مقررات بین‌المللی

مهم‌ترین سند بین‌المللی که در مطالعه جنبه حقوقی و سیاست جنایی تنبیه بدنی کودکان قابل استفاده است، کنوانسیون حقوق کودک است. در این پیمان‌نامه، جلوگیری از هرگونه خشونت جسمی و روحی، شکنجه، رفتار غیرانسانی و توهین‌آمیز با کودکان، از جمله تعهدات دولتهای عضو شمرده شده است. از جمله بند ۱ ماده ۱۹ درباره یکی از تعهدات دولتهای عضو چنین می‌گوید: «اقدام‌های قانونی، اجرایی، اجتماعی و آموزشی را جهت حمایت از کودک در برابر همه شکل‌های خشونت جسمی و روحی، آسیب‌رسانی و سوء استفاده به عمل آورند.» در قسمتی دیگر

از این کنوانسیون (ماده ۳۷)، آمده است: «حکومت‌ها تضمین می‌کنند که: الف) هیچ کودکی مورد شکنجه قرار نگیرد و رفتار غیرانسانی و توهین‌آمیز با او نشود...»

مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۲ الحاق جمهوری اسلامی ایران به این کنوانسیون را تصویب کرد که نهایتاً پس از تبادل لایحه مربوط بین مجلس و شورای نگهبان، با حق شرط، مورد تصویب نهایی مجلس و موافقت شورای نگهبان قرار گرفت. حق شرط مندرج در سند الحاق ایران به کنوانسیون، ناظر بر فرضی است که مقررات آن با موازین شرعی سازگار نباشد؛ در این صورت، آن بخش از مقررات پیمان‌نامه که مغایر شرع تشخیص داده شود، از سوی ایران لازم‌الرعایه نخواهد بود. معنای دیگری که از این حق شرط استنباط شده این است که «ایران با پیوستن به این کنوانسیون در صدد بر نمی‌آید که قوانین خود را با کنوانسیون وفق دهد و آنها را اصلاح کند و در آینده نیز قوانینی را که مناسب بداند وضع و اجرا می‌کند. (حسینی، سیدجعفر، ۲۰۱۱).

با این وصف، علیرغم خلاء و ابهامی که برخی از صاحب‌نظران نسبت به حق شرط ایران بیان کرده‌اند (زهروی، ۲۰۱۱)، اگر نوعی آشتی بین تجویز تنبیه کودکان در مقررات شرعی و قوانین موافق شرع، با ممنوعیت‌های یاد شده در پیمان‌نامه برقرار نشود، آن بخش از مقررات کنوانسیون که رفتارهای تنبیهی خشونت‌بار و اهانت‌آمیز با کودکان را منع کرده، از الحاق و پذیرش جمهوری اسلامی ایران مستثنی خواهد بود. لذا برای ایجاد یک تفاهم و پذیرش حداکثری این مقررات بین‌المللی و در عین حال، پای‌بندی به موازین شرعی، باید بر مفاهیم مشترک و قدر متیقن آنها تأکید کرد. بدین ترتیب برای تعیین اینکه چه مواردی از پیمان‌نامه حقوق کودک ممکن است مشمول این استثناء بشود، لازم است مصادیق مشترک و متفاوت بین مقررات شرعی و قانونی و پیمان‌نامه را در باره رفتار با کودک مورد بررسی قرار دهیم.

عباراتی از مواد ۱۹ و ۳۷ کنوانسیون که به بحث تنبیه بدنی هم مربوط می‌شود، عبارتند از خشونت جسمی و روحی، آسیب‌رسانی، شکنجه و رفتار غیرانسانی و توهین‌آمیز. از سوی دیگر دیدیم که برخی از فقها، اعمال ضمانت‌اجراهایی را در باره کودکان خطاکار مجاز دانسته‌اند. این گونه تجویز، اساساً شامل مواردی است که کودک مرتکب رفتارهایی بشود که قطع نظر از وضع سنی و طفولیت مرتکب، در مقررات شرعی دارای عنوان خاص جزایی است. در این موارد، اگر طفل ممیز باشد، به نحوی که قبلاً بیان شد، تعزیر وی را مجاز دانسته‌اند. با توجه به مفهوم اصطلاحی تعزیر که به نوع خاصی از مجازات‌ها منصرف است، می‌توان پی برد که این دسته از فقهاء

عظام، برای طفل ممیز، نوعی مسئولیت تخفیف یافته قایل شده‌اند و به جای اجرای مجازاتهای شدید حد سرق و لواط و امثال آن، مرتکب را مستوجب مجازات خفیف‌تری به نام تعزیر دانسته‌اند. در این جا، هرچند یکی از اهداف تعزیر طفل ممیز می‌تواند تربیت او باشد، اما وجه کیفری این ضمانت اجرا آن را از حدود بحث ما، یعنی تنبیه بدنی کودکان خارج می‌کند و باید آن را در حدود تعاریف و مفاهیم جرم‌شناسی و حقوق کیفری ناظر بر بزهکاری اطفال، مورد بحث و ارزیابی قرارداد.

البته در اینجا، اجازه تعزیر، به طفل ممیز منحصر شده و هیچ‌گونه مجازاتی برای طفل غیر ممیز قایل نشده‌اند. به این ترتیب، تعزیر طفل ممیز، ماهیتاً واجد وصف کیفری و مجازات دانسته شده (اردبیلی، همان، ص ۱۱۳) و از حوزه تعهدات مندرج در کنوانسیون که به سیاق عبارات، از چنین ضمانت‌اجراهایی منصرف است، خارج می‌گردد. نتیجه اینکه تعزیر طفل خطاکار به حکم حاکم شرعی که در نظرات برخی از فقهاء و در موارد خاص آمده، از الزامات پیشنهاد شده در کنوانسیون تخصصاً خارج است و مغایرتی بین آنها متصور نیست.

مقررات ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی نیز که مطابق با مقررات شرعی تصویب شده، اطفال را به طور کلی فاقد مسئولیت کیفری دانسته است؛ لکن تبصره ۲ این ماده، تنبیه بدنی اطفال بزهکار را در صورت ضرورت، مجاز دانسته و آن را با دو معیار میزان و مصلحت محدود کرده است. با توجه به اینکه احکام مزبور در مقررات کیفری جای گرفته و از سوی دیگر به اطفال بزهکار تصریح شده و به آنها اختصاص یافته، می‌توان گفت که حکم تبصره ۲ یاد شده، در مقام بیان نظر پیش‌گفته فقهاء انشاء شده و با قبول مسئولیت تخفیف یافته، تنبیه بدنی طفل بزهکار را در مقام اجرای مجازات، و گونه‌ای از تعزیر دانسته است. در این صورت، تجویز تنبیه بدنی کودک مرتکب جرم، از فضای مقررات کنوانسیون حقوق کودک خارج است و باید در چهارچوب نظریه های جرم‌شناسی و مقررات حقوق کیفری ناظر بر بزهکاری اطفال مورد قضاوت قرار گیرد. در اینجا نیز نتیجه پیش‌گفته، یعنی عدم مغایرت این قسمت از مقررات قانون مجازات اسلامی با پیمان‌نامه حقوق کودک که در مقام تعیین تکلیف مسئولیت کیفری و مجازات اطفال نیست، به دست می‌آید.

موضوع دیگری که در قوانین مصوب با الهام از منابع فقهی مورد توجه قرار گرفته، اقدامات والدین، اولیاء قانونی و سرپرستان صغار است که به منظور تأدیب یا حفاظت آنها انجام می‌شود. بر

خلاف مصادیق قبل که قانونگذار ایران در مورد ضمانت اجرای بزهکاری اطفال بیان حکم کرده بود، اقدامات موضوع بند ۱ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی، در مورد اطفال بزهکار انشاء نشده است. ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی نیز به همین گونه از عنوان خاص بزهکاری اطفال و چگونگی رفتار با کودکان بزهکار و بحث مسئولیت نسبی یا تخفیف یافته آنها منصرف است.

دیدیم که تبصره ۲ ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی، صریحاً از تنبيه بدنی اطفال بزهکار سخن گفته است؛ این در حالی است که ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی که والدین را مجاز به تنبيه کودکان دانسته، نه از کودکان بزهکار نام برده و نه تنبيه را به تنبيه بدنی انصراف داده است. به همین گونه، در بند ۱ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی، اقدامات والدین و اولیاء قانونی و سرپرستان صغار را به شرط رعایت حد متعارف تأدیب و محافظت، از زمره جرایم خارج کرده است. در این قسمت از قانون هم هیچ تجویز خاصی نسبت به تنبيه بدنی دیده نمی‌شود و چه بسا ایراد ضرب و سایر رفتارهای موهن و خشونت آمیز، به علت خارج بودن از حد متعارف و مصلحت مشمول این تجویز نباشد. بنابر این نمی‌توان گفت که ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی و بند ۱ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی قطعاً در مقام تجویز تنبيه بدنی کودکان بوده‌اند؛ خصوصاً وقتی که اصل بر منع تعرض به حیثیت جسمی و معنوی افراد انسانی است، استثنائاتی مانند مواد قانونی مذکور را باید به حد اقل ممکن و قدر متیقن محدود کرد. در این صورت، تنبيه بدنی از حدود تجویز قانون خارج خواهد شد و ممکن است مانند تعدی به حیثیت جسمی و معنوی سایر اشخاص با ضمانت اجرای کیفری پاسخ داده شود.

مسئولیت مرتکب ندارد. آنچه از مقررات قانونی استتباط می‌شود این است که اقدامات تنبیهی، در صورتی که از حد متعارف خارج نباشد مجاز است (ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی) و چنین تنبیهاتی جرم محسوب نمی‌شوند (بند ۱ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی و ماده ۷ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان). در عین حال اگر چه ممکن است رفتاری که با کودک شده با عنوان مجرمانه خاصی در قانون کیفری منطبق نباشد، اما می‌تواند با ضمانت اجرای دیگری مواجه شود. طبق ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی (اصلاحی سال ۱۳۷۶)، در مواردی دادگاه می‌تواند در باره حضانت طفل هر تصمیمی را که مقتضی می‌داند اتخاذ نماید؛ چه بسا این تصمیم، تعیین ناظر، منع مرتکب از مداخله در امور طفل و یا حتی سلب حق حضانت و عزل از ولایت باشد. در این صورت تعهد دولت عضو مبنی بر حمایت از طفل در قبال رفتارهای اهانت آمیز و آزاررسان تأمین خواهد شد و ضرورتی

ندارد که این حمایت الزاماً در قالب حقوق کیفری محقق شود.

بدین ترتیب، با استناد به شرط رعایت حد متعارف تأدیب و حفاظت که در قوانین پیش گفته بیان شده، می‌توان گفت قانونگذار ایران تحت تأثیر آموزه‌های فقهی و تفسیر صحیح آنها، رفتار خشونت بار و موهن را برای تنبیه کودکان نپذیرفته است؛ زیرا رفتارهای خشن و اهانت بار که به وضع جسمی و موقعیت روانی طفل مضر باشد، از حد متعارف تأدیب و محافظت خارج است و مشمول تجویز قانونگذار نیست. به علاوه همان طور که گفته شد، اصولاً موارد جواز و جرم نبودن، از تنبیه بدنی کودک منصرف است و آنچه در تبصره ۲ ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی مجاز معرفی شده، در واقع مجازات طفل بزهکار بر اساس مسئولیت نسبی (اردبیلی، همان، ص ۱۱۲) او، در نگاه حقوقی و جرم‌شناختی به بزهکاری اطفال است که نتیجه مورد انتظار از آن، می‌تواند تربیت طفل هم باشد و ارتباطی با تنبیه اطفال ناکرده‌بزه از سوی والدین و اولیاء قانونی و سرپرستان آنها ندارد.

بنا بر این اگر حد متعارف تأدیب و حفاظت اطفال که در شرع و مقررات شرعی مدون شرط گردیده رعایت شود، مورد از مصادیق ممنوعه مندرج در مواد ۱۹ و ۳۷ کنوانسیون حقوق کودک خارج خواهد بود. در نتیجه، صرف نظر از ابهامی که در این مورد و موارد مشابه، از جهت مفهوم و مصادیق عنوان «مخالف شرع» وجود دارد، شرط مذکور که به طور کلی و خارج از حدود ایراد شورای نگهبان به لایحه الحاق جمهوری اسلامی ایران به این سند مهم بین‌المللی اضافه شد، تأثیری از حیث رفع مغایرت احتمالی بین مقررات کنوانسیون حقوق کودک با احکام شرعی و مقررات مدون منطبق بر آنها، نداشته و حق شرط مزبور نیز چیزی از این جهت به موضوع اضافه نکرده است.

بدین ترتیب، نگارنده معتقد است که پذیرش و تصویب بی قید و شرط این سند مهم بین المللی، می‌توانست به خوبی انعطاف‌پذیری سیاست جنایی ملهم از نظرات رهبران دینی را، در قبال موضوعاتی که جامعه بین‌المللی امروز نسبت به آنها حساسیت دارد، گواهی دهد و نقش تفسیر واقع‌بینانه و منطبق بر فلسفه احکام را در استخراج احکام مورد نیاز امروز تبیین کند؛ تفسیرهای واقع‌بینانه‌ای از موازین شرعی و فلسفه جریان احکام شرع، که مشمول تعبیر عالمانه «تفقه لفظ گرا و معنی‌گریز» نباشد. (حسینی، سیدمحمد، ۱۳۸۹، ص ۱۵۶).

پای‌بندی به موازین شرعی، اگر با نگاهی واقع‌بینانه و به دور از لفظ‌گرایی و تعصب‌های



نابجا همراه شود، می‌تواند نقش مهمی در همراهی وهما‌هنگی نظام حقوقی و سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با مقررات بین‌المللی و انتظارات جامعه جهانی داشته و موجب تقویت جبهه دفاع از ارزشها و ترویج آرمانهای متعالی دین مبین اسلام گردد و از این طریق به هجمه‌های مبتنی بر ادعای تحجّر و واپس‌گرایی که امروزه از داخل و خارج علیه احکام متعالی اسلام مطرح می‌شود پاسخ قاطعی بدهد.

### نتیجه

مطالعه فرآیند تعیین و اعمال سیاست جنایی تقنینی جمهوری اسلامی ایران در قبال اطفال بزهکار و نیز راهبردهای اجتماعی آن برای تربیت و تأدیب اطفال در چارچوب خانواده، مدرسه و سایر محیط‌های اجتماعی، نشان می‌دهد که نظرات عالمان دینی به طور مستقیم و غیرمستقیم بر این موضوع مهم تأثیر گذاشته و علاوه بر تصویب و اجرای قوانین، پذیرش ولو مشروط مقررات بین‌المللی نیز از این تأثیر بی‌نصیب نبوده است. یقیناً نقش عالمان دینی از یک سو در تعزیر کودکان بزهکار، و از سوی دیگر در ممنوعیت تجاوز از حد متعارف تأدیب برای اولیاء و سرپرستان قانونی اطفال، و نیز جرم‌انگاری رفتارهای خارج از عرف آنها، در قالب قانون مدون، و به طور کلی، سیاست جنایی ملهم از موازین شرع، بروز آشکاری دارد. همان طور که این عامل مهم و تاثیرگذار، در حمایت حتی کیفری از جنبه‌های اخلاقی، فرهنگی، تحصیلی و شغلی کودکان ایفای نقش می‌نماید (انجم‌شعاع، ۱۳۷۳)، در حمایت از آنها در قبال رفتارهای تنبیهی غیرمتعارف نیز مؤثر بوده و چه بسا تجویز تنبیه بدنی کودک بزهکار نیز از مصادیق حمایت از اطفال در مقابل آسیب‌های اخلاقی و رفتاری قابل ارزیابی است. علاوه بر آن، ضمانت اجراهای غیرکیفری بدرفتاری با کودکان، حتی تا مرحله برکناری از ولایت و سلب حق حضانت، در جهت حمایت های مورد نظر کنوانسیون حقوق کودک در سیاست جنایی نظام جمهوری اسلامی ایران جایگاه خود را یافته است و مغایرت قابل ملاحظه ای بین سیاست جنایی حاکم و تعهدات بین‌المللی ناشی از پذیرش کنوانسیون حقوق کودک دیده نمی‌شود.

### منابع

آهنگران، محمد رسول - محدوده مجاز تنبیه بدنی کودکان از منظر روایات اهل بیت علیهم السلام ، <http://w3.hadith.net>، بی تا.

- اردبیلی، محمدعلی - حقوق جزای عمومی، جلد دوم، نشر میزان، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۳.
- امامی، سیدحسن - حقوق مدنی، جلد پنجم، کتابفروشی اسلامی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۶.
- انجم شعاع، محمدمهدی - حمایت کیفری از صغار در قوانین ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۳.
- انجم شعاع، محمدمهدی - نقش رهبر در سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران، تحقیق درس سیاست جنایی مقطع دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تهران، پردیس قم، ۱۳۸۴.
- بافکار، حسین - نگاهی به حقوق کودک در اسلام و کنوانسیون جهانی، <http://www.hawzah.net>، ۱۳۸۷.
- پرادل، ژان - اندیشه های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات سمت، تهران ۱۳۸۱.
- حسینی، سیدمحمد - سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سمت، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳.
- حسینی، سیدمحمد - مجازات بازدارنده، اشکالات نظری و مشکلات اجرایی، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹.
- حسینی، سیدجعفر - کنوانسیون حقوق کودک و حق شرط ایران، <http://www.hoghooghdanan.ir>، ۲۰۱۱.
- دلماس مارتی، می یری - نظامهای بزرگ سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، جلد اول، نشر میزان، ۱۳۸۱ تهران.
- زهروی، احمد - حقوق کودک و خلأهای قانونی آن، <http://www.Tebyan.net>، ۲۰۱۱.
- معرفت، محمد هادی - بحثی در تعزیرات، فصلنامه حقوقی و قضائی (حق) - مرکز مطالعات حقوق و قضائی دادگستری جمهوری اسلامی ایران - دفتر هشتم، ۱۳۶۵ و دفتر دهم، ۱۳۶۶.